



# ماشینِ بد

ناصرکشاورز

تصویرگر: شیوا ضیایی

ماشینِ بدی دیشب  
بابام خرید آورد  
با ذوق کلیدش را  
فورا زد و روشن کرد

می گفت نباید بود  
محتاج به سلمانی  
این مشکل ما حل شد  
اما نه به آسانی

او روی مُخَم می رفت  
با قِرْقِرُ ماشینش  
موهای پریشانم  
شد دفتر تمرینش

او مشکل موها را  
ماشین زده حل کرده  
موهای مرا از ته  
کوتاه و کچل کرده

